

کارکرد سنت در دانش فقه

محمد شعبان پور*

استادیار دانشگاه علامه طباطبائی^(ع)، تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۷/۱۹؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۲/۱۸)

چکیده

در میان علوم لازم برای دانش فقه، سنت و احادیث اهل بیت^(ع) مهم‌ترین منبع و علوم مورد نیاز بعد از قرآن کریم و به عنوان یکی از پایه‌های ضروری اجتهاد به شمار می‌آید. با توجه به نقش عمده آن در فقه، مقاله پیش رو درصدد است تا با تکیه بر سنت و احادیث موجود و مطالعه دانش فقه به کارکردهای سنت در این دانش دست یابد. بدین منظور، ضمن تبیین برخی از مبادی تصویری و تصدیقی دانش فقه، تحقیق و تتبع خود را در دو حوزه فقه و فقه‌ها به عنوان کاربران و کارشناسان مسائل فقهی و به تبع آن، در اصول فقه به عنوان مسائل فقهی غیرمنصوص متمرکز کردیم و کارکرد سنت در هر یک از حوزه‌ها را مورد بررسی قرار دادیم و در پایان، این نتیجه به دست آمد که سنت و حدیث در حوزه فقه‌ها توانست نظام مرجعیت فقهی شیعه را پایه‌گذاری و تثبیت کند و در حوزه فقه و مسائل فقهی منصوص، کاملاً نقش اثباتی و اعانتی ایفا نماید، ولی این نقش در حوزه اصول فقه و مسائل فقهی غیرمنصوص، متقابل بوده است؛ یعنی گاه اعانتی و گاهی استعانتی بوده است.

واژگان کلیدی: سنت، حدیث، فقه، فقه‌ها، مسائل فقهی منصوص، مسائل فقهی غیرمنصوص.

* E-mail: mohamadshabanpour@gmail.com

مقدمه

در صدر اسلام، دانش اسلامی منحصر به متن قرآن و سنت رسول اکرم (ص) بوده است و علمی که بعدها همچون علم فقه و غیره پدید آمده‌اند، همه و همه با حدیث و سنت اهل بیت (ع) توأم بوده است و حدیث، مایه و پایه همه علوم متداول بوده است. توجه به کارکردهای سنت در علم فقه، آنگاه برایمان روشن خواهد شد که این دو منبع غنی و نورانی بخواهند با هدایت رفتارهای اختیاری انسان راه را برای بهروزی و سعادت او در دنیا و آخرت هموار کنند. پرسش اساسی این است که آیا قرآن کریم به تنهایی می‌تواند پاسخگوی این انتظار باشد؟ به نظر می‌رسد قرآن کریم در مباحث نظری به قدر کفایت به این نیاز پاسخ گفته است، ولی در بُعد عملی، همچون دانش فقه که گسترده‌ترین عرصه نیازمندی بشر به هدایت و حیانی است، بر اساس اظهار نظر کارشناسان قرآن پژوه از مجموع حدود ۶۲۳۶ آیه، تنها حدود ۵۰۰ آیه که «آیات الأحکام» نامیده می‌شود، به احکام عملی مربوط است. راهنمایی‌های مطرح در این آیات، مشکلات قابل توجهی را از پیش روی بشریت برمی‌دارد، ولی بدیهی است که در برابر نیازمندی‌های گسترده و رو به گسترش و روزمره بشر بسیار اندک است. علاوه بر اینکه در تعداد قابل توجهی از این آیات، فقط به اصل تشریح حکم پرداخته، از جزئیات سخنی به میان نیامده است و اگر سخن روشنگری چون سنت و حدیث به آن ضمیمه نشود، کارایی مورد نظر را نخواهد داشت. از این روی، این مقاله درصدد است تا با تکیه بر قرآن، سنت و مطالعه دانش فقه، به کارکردهای ویژه آن در این دانش دست یابد. بدیهی است پیش از آنکه به موضوع اصلی بحث بپردازیم، باید برخی از مبادی تصویری و تصدیقی این بحث و واژگانی را که در فهم این بحث تأثیرگذار است، به اختصار شرح دهیم.

۱- واژه‌شناسی

۱-۱) معنای سنت و حدیث

در تعریف سنت آورده‌اند: «کلمه سنت در لغت عرب به معنای طریقه و سیره عملی آمده است» (ابن اثیر، ۱۳۶۷، ج ۲: ماده سنن) و در اصطلاح فقهای اسلام عبارت است از قول، فعل و تقریر

پیامبر اکرم (ص). این معنا را شیعه و سنی قبول دارد، ولی شیعه حصر و اختصاص را نمی‌پذیرد؛ زیرا به عقیده دانشمندان شیعه، از آنجا که امام علی (ع) و فرزندان معصوم آن حضرت (ع) از سوی خداوند به مقام امامت تعیین و منصوب گردیده‌اند، گفتار و اعمال آنان همانند گفتار و اعمال پیامبر (ص) واجب‌الاتباع است. لذا از نظر شیعه، دایره سنت گسترده‌تر شده، می‌گویند: «السُّنَّةُ قَوْلُ الْمَعْصُومِ وَ فِعْلُهُ وَ تَقْرِيرُهُ» (ولایی، ۱۳۸۷، ج ۲: ۱۰۰).

در تعریف حدیث نیز گفته‌اند: «حدیث در لغت ضدّ قدیم و به معنی کلام، خبر و جدید است» (جوهری، ۱۴۱۰ق: ذیل ماده حدث و ابن‌منظور، ۱۴۱۶ق: ذیل ماده حدث) و چون هر خبر و سخنی، حاکی از مطلب تازه و جدید است، آن را «حدیث» می‌نامند. از این روی، احکامی که از ناحیه شخص پیامبر (ص) انتشار یافته، «حدیث» نامگذاری شده است و در مقابل آن، قرآن قرار گرفته است که به عقیده بیشتر اهل سنت (یعنی اهل‌الحديث، به‌ویژه احمدبن حنبل)، کلام قدیم است.

حدیث در اصطلاح، کلامی است که حاکی از قول، فعل و تقریر پیامبر (ص) باشد، اما بعدها اهل سنت قول و فعل صحابه را در احکام، به عنوان بخشی از حدیث و منبع احکام قرار دادند (چون به عدالت مطلق آنان اعتقاد دارند)، چنان‌که امامیه روی مبانی کلامی خود، قول و فعل ائمه (ع) را در شمار حدیث می‌دانند. بنابراین، حدیث نوع خاصی از خبر است که به اعتبار مفاد خود، تازه و جدید است. از حدیث به «سنت»، «اثر» و «روایت» نیز تعبیر شده است (مدیر شانه‌چی، تاریخ حدیث: ۱۰-۹).

با توجه به تعریفی که از سنت و حدیث بیان شد، ذکر این نکته ضروری به نظر می‌رسد که اگرچه موضوع این پژوهش، «کارکرد سنت در دانش فقه» است، اما باید اذعان داشت که واژه «سنت» در این پژوهش، فقط به فعل و تقریر معصوم اطلاق نمی‌شود، چنان‌که برخی از حدیث‌پژوهان گفته‌اند: «أَمَّا نَفْسُ الْفِعْلِ وَ التَّقْرِيرِ فَيُطْلَقُ عَلَيْهِمَا إِسْمُ السُّنَّةِ لِأَلْحَدِيثِ» (بهاء‌الدین عاملی، ۱۳۹۰ق: ۴۳)، بلکه مراد از آن، اعم از قول، فعل و تقریر معصوم است، چنان‌که مشهور

علمای فقه و اصول نیز این را گفته‌اند (ر.ک؛ میرزای قمی، بی تا، الف: ۴۹۰ و حرّ عاملی، ۱۴۱۸ق: ۳۱۳).

علّت به کارگیری عنوان سنت و نه حدیث در این پژوهش، آن است که با توجه به تفاوت دیدگاه‌هایی که میان حدیث‌پژوهان در تعریف از حدیث و سنت وجود دارد، اگر چنان که هر یک از این دو واژه را به تنهایی ذکر کنیم، ممکن است چنین تصوّر شود که یا قول تنها و یا فعل و تقریر تنها مراد بوده است، در حالی که آنچه در حوزه فقه و فقهات کاربرد دارد، هیچ یک به تنهایی نیست، بلکه مجموعه قول، فعل و تقریر معصوم نقش دارد. از این روی، به کارگیری عنوان «سنت» به منظور تبعیت از اصطلاح رایجی است که از دیرباز بر این موارد سه‌گانه اطلاق می‌شود و تنها جنبه نمادین دارد؛ زیرا اگر عنوان «حدیث» را نیز برگزینیم، ممکن است همین ابهام به وجود آید که چرا فقط قول معصوم؟ و چرا فعل و تقریر معصوم کنار گذاشته شود؟! به هر روی، مقصود ما بیان کارکرد مجموعه قول، فعل و تقریر معصوم در حوزه فقه و فقهات است، خواه واژه سنت به تنهایی باشد، یا حدیث و یا مجموع حدیث و سنت، و تعریفی که از سنت و حدیث ارائه شد، دقیقاً بیانگر همین معناست.

۲-۱) معنای فقه

فقه در لغت به معنای مطلق فهم یا فهم دقیق مسائل نظری است و در اصطلاح فقها، یعنی دانستن احکام شرعی فرعی از روی ادلّه تفصیلی است. این تعریف از فقه قیود فراوانی مثل «علم به احکام»، «شرعی»، «فرعی»، «از روی دلیل» و «تفصیلی» دارد. قطعاً این قیدهایی که در تعریف آمده است، جزء قیود احترازی است و مسائل زیادی را از تعریف فقه خارج می‌کند (ر.ک؛ فیض، ۱۳۷۴: ۱۰۸). آنچه در فقه بدان پرداخته می‌شود، اصطلاحاً «احکام فقهی» گفته می‌شود که در واقع، قوانین و وظایف عملی هر مکلف می‌باشد؛ بدین معنا که هرچه از مکلف سر می‌زند، اعم از هر گفتار و کردار، تصرف، دخالت در امور، احکام و مقررات آن به طور مشروح و یا کلی در اسلام آمده است که مآلاً علم فقه متکفل بیان آنهاست. البته ممکن است چنین تصوّر شود که علاوه بر تعریف فقه، باید فقهات و علم اصول فقه را نیز تعریف کرد؛ چراکه در متن مقاله به کارکرد سنت در این دو

حوزه نیز پرداخته شده است، ولی حقیقت آن است که اگرچه موضوع پژوهش، «کارکرد سنت در دانش فقه» است، نه دانش فقه یا اصول فقه، اما باید به دادوستد منطقی دانش‌ها اذعان نمود و اینکه هر دانشی برای خود مقدمات و ملزوماتی دارد، به طوری که بعضی دانش‌ها صرفاً جنبه آلیت و ابزار برای دانش دیگر محسوب می‌شوند. دانش اصول فقه به سبب اینکه نسبت به فقه، آلی است و قواعد استنباط احکام فقهی را از ادلهٔ اربعه به ما یاد می‌دهد، رابطهٔ بسیار محکمی با سنت دارد. از این روی، سنت به مسائل اصولی کمک‌های بسیاری کرده است. بنابراین، نمی‌توان دربارهٔ نقش سنت در دانش فقه بحث کرد، اما از علوم ابزاری آن چشم‌پوشی کرد؛ زیرا چنین فحسی بدون توجه به دانش اصول نمی‌تواند کامل باشد و پرداختن به نقش سنت در حوزهٔ فقهت نیز چنین است؛ زیرا همان‌گونه که پیشتر نیز اشاره شد، فقها کاربران دانش فقه هستند و سنت در آن نقش ویژه دارد.

۲- پیشینهٔ پژوهش

مدرسهٔ پُربرکت اهل بیت^(ع) که به دست رسول خدا^(ص) پایه‌گذاری شده بود، مهم‌ترین کارکرد و عمده‌ترین نقش را در تبیین معارف اسلامی و تشریح احکام فقهی ایفا نموده است. پس از رحلت رسول اکرم^(ص)، این مدرسه اولین دورهٔ فعالیت خود را رسماً آغاز کرد و در دوران امام باقر^(ع) و امام صادق^(ع) به دلیل فضای باز سیاسی که ایجاد شده بود، به نقطهٔ اوج خود رسیده است. با تأمل در سیرهٔ آن دو بزرگوار، به‌خوبی درمی‌یابیم که آنان نقشی اساسی در ایجاد نظام مرجعیت فقهی شیعه ایفا کردند؛ زیرا علاوه بر اهتمام ویژه نسبت به پرورش راویان فقیه و اعلام مرجعیت آنان، متقابلاً مردم را نیز به رجوع به آنان و گرفتن فتوا از آنان تشویق می‌کردند. افزون بر این، توجه دادن به مبانی اصیل استنباط احکام شرعی در دستور کار صادقین^(ع) قرار داشت و برای فعال‌سازی ملکهٔ اجتهاد و استنباط در شاگردان خود، این نکته را متذکر می‌شدند که وظیفهٔ اصلی پیشوایان دینی، القای اصول است، نه بیان همهٔ جزئیات. هشام‌بن سالم از امام صادق^(ع) در این باب روایت کرده است که حضرت فرمود: «إِنَّمَا عَلَيْنَا أَنْ نُلْقِيَ إِلَيْكُمْ الْأُصُولَ وَ عَلَيْنَا أَنْ تَفْعَلُوا: همانا وظیفهٔ ماست که برای شما اصول استنباط احکام را بیان کنیم و شما موظف هستید که فرعیات را از این اصول استخراج نمایید» (حرّ عاملی، ۱۳۹۱ق، ج ۱۸: ۴۰ و مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲: ۴۵). این روند در دوره‌های بعدی از سوی ائمهٔ بزرگوار دیگر همچنان ادامه داشت و تا حدود غیبت کبری شیوهٔ

کار عوض شد و از حالت گفتاری و شفاهی به رویکرد نوشتاری تغییر کرد و در زمینه تألیف کتب فقهی برگرفته از احادیث اهل بیت^(ع)، شاید اولین آنان، علی بن ابراهیم قمی در *قرب‌الأسناد*، کلینی در *فروع کافی*، ابن بابویه در *الشرایع* و پسرش شیخ صدوق در *من لایحضره الفقیه* بودند که فقه ایشان تنها مجموعه‌ای از متون حدیثی بود که به ترتیب موضوعی دسته‌بندی شده بود.

در قرن یازدهم هجری، با ظهور اخباریون مجدداً کتب فقهی برگرفته از احادیث، فراوان به چاپ رسیده بود؛ مانند *وسائل الشیعه* شیخ حرّ عاملی، *بحار الأنوار* محمدباقر مجلسی، کتاب *وافی* ملا محسن فیض کاشانی و... در دوره معاصر نیز چنین کتاب‌هایی فراوان تألیف شده است؛ مانند: *المعجم المفهرس لألفاظ الحدیث النبوی* که با تلاش جمعی از مستشرقان در هفت جلد بزرگ به چاپ رسیده است. اهل سنت نیز زودتر از شیعه، قسمتی از متون گذشته حدیث و شروح مزبور، همچون مسند ابن حنبل و شرح کرمانی بر صحیح بخاری و... را به گونه‌ای شایسته انتشار دادند. از پیشگامان شیعه نیز بزرگانی همچون مرجع عالیقدر جهان تشیع، آیت‌الله فقیه طباطبائی بروجردی که همواره با روشن‌بینی خود ناظر تحولات زمان بود، با طرح تدوین کتاب جامعی در احادیث احکام که فقیه را از هر نظر از مراجعه به دیگر کتب بی‌نیاز سازد، تحوّل‌ی در حدیث به وجود آورد که دو (۲) جلد آن در زمان حیات آن مرحوم و بقیّه مجلدات آن، حسب‌الأمر آیت‌الله خویی انتشار یافت، ولی آنچه که مهم جلوه می‌کند، این است که هیچ یک از این کتب به کارکردهای سنت در علم فقه اشاره‌ای نکرده‌اند، بلکه تنها از احادیث معصومین^(ع) برای استنباط احکام شرعی بهره گرفته‌اند. از این روی، می‌توان این نوشتار را یک نوع ابتکار در این حوزه فرض کرد تا زمینه را برای پژوهش بیشتر و بهتر فراهم سازد.

۳- سنجش اعتبار احادیث فقهی

آموزه‌های فقهی حجم فراوانی از جوامع حدیثی و متون روایی را در بر دارد. از این روی، لازم است قبل از پرداختن به چگونگی تأثیرگذاری حدیث در علم فقه، میزان اعتبار آن بررسی و سنجش شود. در مقدمه، توجه به این نکته ضروری است که خبر بر دو قسم است: الف) خبر متواتر. ب) خبر واحد.

خبر متواتر عبارت است از خبری که برای مخاطب و شونده، آرامش نَفْس و اطمینان خاطر بیاورد، چنان که شک را از دل او بزدايد و یقین را جایگزین کند، و این آرامش خاطر از راه گزارش عده‌ای زیاد از راویان باشد که به حسب عادت، توافق این همه انسان بر کذب، محال و ممتنع باشد.

خبر واحد نیز عبارت است از خبری که مفید چنین یقین و سکون نَفْسی نباشد؛ خواه راوی آن یک نفر باشد، یا افراد متعددی که به حدّ تواتر نرسد و به تعبیر صاحب معالم: «مَا لَمْ يَبْلُغْ خُدِّ التَّوَاتُرِ سِوَاءَ قَلْتِ رِوَايَةِ أُمَّ كَثْرَتِ» (ابن شهید ثانی، ۱۳۶۳، ۱۳۶۳: ۸۷).

خبر واحد نیز بر دو قسم است: ۱- خبر واحدی که محفوف یا همراه با قرائن قطعیه است. ۲- خبر واحدی که همراه با قرائن قطعیه نیست. با این بیان، خبر سه قسم می‌شود: الف) متواتر. ب) واحد با قرینه. ج) واحد بدون قرینه.

از این اقسام، قسم اول و دوم قطعاً و جزماً حجّت است و اعتبار دارد و به عقیده تمام علما، می‌توان به آن استدلال کرد. اما در قسم سوم میان علمای شیعه و سنی اختلاف است که آیا خبرهای واحد بدون قرینه قطعیه حجّت دارند یا نه؟ به اعتراف محققان و صاحب‌نظران، این بحث از مهم‌ترین مباحث اصولی است و هیچ بحثی به پایه آن نمی‌رسد، به دلیل آنکه در دوران غیبت، نود درصد (۹۰٪) احکام را از طریق خبر واحد تحصیل می‌کنیم و تنها ده درصد (۱۰٪) احکام به قطع و یقین برای ما معلوم می‌گردد.

بنابراین، چون بخش عمده‌ای از موضوعات فقهی در اخبار آحاد مطرح شده، این پرسش اساسی مطرح است که آیا در مسائل و موضوعات فقهی می‌توان از روایات آحاد ظنی استفاده کرد یا نه! به عنوان مثال، آیا می‌توان برای به دست آوردن احکامی چون وجوب، حرمت، کراهت، استحباب و مباح، از این روایات استفاده کرد یا نه؟ در این باب، دیدگاه‌های گوناگونی مطرح شده است که عبارتند از:

الف) عالمان اهل سنت بی‌آنکه تفاوتی بین اخبار آحاد فقهی و غیرفقهی بگذارند، همه روایات منقول از افراد ثقه و مورد اطمینان را که اصطلاحاً صحیح نامیده می‌شود، معتبر و حجّت می‌دانند و

عمل و اندیشه را بر اساس آن تنظیم می‌کنند و در اهل سنت، اول کسی که درباره حجیت خبر واحد سخن گفته، شافعی بوده است. (مدیر شانه‌چی، ۱۳۸۸ق: ۶۵).

(ب) از علمای امامیه جمعاً سه قول به شرح زیر است:

- گروهی از اصولیون می‌گویند:

«خبر واحد مجرد از قرینه، مطلقاً حجیت ندارد و برای اثبات مدعای خویش، به آیاتی از قرآن و روایاتی از سنت و به اجماع علما تمسک جست‌ه‌اند و آنها عبارتند از: سید مرتضی، سیدبن زهره، علامه طبرسی، صاحب مجمع در ذیل آیه نبأ، قاضی ابن‌براج و ابن‌ادریس. مرحوم مظفر در کتاب اصول فقه می‌نویسد: این نظریه بعد از ابن‌ادریس تاکنون طرفدارانی نداشته است» (محمدی، ۱۳۸۷: ۱۱۷).

- گروه دیگری از علمای اسلام که عمدتاً متأخرین از اخباریون هستند، می‌گویند: تمام روایاتی که در کتب معروفه حدیثی، به‌ویژه کتب اربعه آمده است، مقطوع‌الصدر هستند و برای ما یقین آورند و کلیه این روایات، حجّت هستند.

- در برابر دو دسته فوق، گروه دیگری از ارکان و بزرگان مکتب تشیع، مشهور فقهای شیعه، مانند شیخ طوسی، سیدبن طاووس، علامه حلی، علامه مجلسی، شیخ انصاری، مرحوم مظفر و... در حوزه احکام فقهی، اخبار آحاد موثق را با عنوان «ظن خاص» معتبر دانسته‌اند (ر.ک؛ همان، ج ۳: ۱۱۶).

توضیح اینکه اگرچه گروه اول در نظریه خود افراط، و گروه دوم نیز تفریط نموده‌اند، ولی به نظر می‌رسد نزاع گروه اول، به‌ویژه سید مرتضی با گروه سوم، یعنی مشهور فقهای شیعه، ثمره‌ای ندارد؛ زیرا هر دو گروه به روایات کتب معتبر عمل می‌کنند و تنها مبانی آنان فرق می‌کند؛ زیرا سید مرتضی از آن نظر به این روایات عمل می‌کند که اینها را یا متواتر و یا خبر واحد محفوف به قرائن قطعیه می‌داند و مشهور که عمل می‌کنند، اینها را خبر واحد مجرد از قرینه، ولی معتبر می‌دانند. پس ثمره فقهی ندارد (ر.ک؛ ابن‌شهید ثانی، ۱۳۶۳: ۱۹۷). با این بیان، اعتبار نسبی حدیث در حوزه فقه اثبات می‌شود.

۴- کارکرد سنت در دانش فقه

برای اینکه بدانیم سنت چه کارکردی در فقه دارد، ناچار باید تحقیق و تتبع را در دو حوزه فقه و فقها و به تبع آن، در اصول فقه متمرکز کرد. از این روی، ابتدا به مهم‌ترین کارکردهای سنت درباره فقیهان به عنوان کاربران و کارشناسان احکام فقهی می‌پردازیم و آنگاه به جایگاه و میزان تأثیرگذاری آن در بخش‌های مختلف فقه به عنوان متون اصلی احکام شرعی خواهیم پرداخت.

۴-۱) کارکرد سنت در ایجاد نظام مرجعیت فقهی

با تأمل در سیره امامان شیعه، به‌ویژه امامین صادقین^(ع) درمی‌یابیم که آن بزرگواران نقش اساسی در ایجاد نظام مرجعیت فقهی شیعه ایفا کردند و تلاش آن بزرگواران در این باب در سه محور به شرح زیر قابل ملاحظه است:

۴-۱-۱) پرورش فقهی کارآزموده و اعلام مرجعیت آنان به مردم

از کارهای مهم صادقین^(ع) که نقش اساسی در ماندگاری مذهب شیعه ایفا کرد، تربیت فقیهانی مبرز و کارشناس امور مکتب از اصحاب خود بود. این عده فقط راوی و ناقل اخبار نبودند، بلکه علاوه بر آن، به مبانی استنباط حقایق دین از مطاوی قرآن و سنت آگاهی داشتند. افرادی مانند زراره، محمدبن مسلم، ابابصیر، فضیل بن یسار، ابان بن تغلب و بریدبن معاویه، جزء این راویان بودند که در زبان صادقین^(ع)، مکرر از آنان تمجید شد و به عنوان «حاملان علوم اهل بیت^(ع)» شهرت یافتند. برخی از افراد نامبرده، به اصحاب اجماع معروف هستند و این حقیقت خود بر مقام مرجعیت آنان تأکید دارد. مرجعیت این عده در درجه نخست، از سوی امام باقر^(ع) و امام صادق^(ع) اعلام گردید. در این زمینه، شواهد فراوانی وجود دارد که می‌توان به منابع متعددی مراجعه نمود.^۱ به عنوان نمونه، در شرح حال ابان بن تغلب آورده‌اند که امام باقر^(ع) به او فرمود: «در مسجد بنشین و برای مردم فتوا بده؛ زیرا من دوست دارم که در شیعیان من، امثال تو دیده شود». طبق قرائن دیگر، این مرجعیت علمی برای فیض بن مختار، عمر بن اذینه، محمدبن اذینه، محمدبن مسلم، فضیل بن یسار، زکریایان آدم قمی و یونس بن عبدالرحمن اعلام شده است (ر.ک؛ کلینی، ۱۴۱۴ق، ج ۷: ۹۱،

۹۵ و ۹۸؛ طوسی، ۱۴۰۴ق: رقم ۲۷۳؛ همان، ۱۴۱۷ق، ج ۳: ۲۷؛ حلی، ۱۴۰۲ق: ۷۵؛ نجاشی، ۱۴۰۸ق: رقم ۱۲۰۸؛ حرّ عاملی، ۱۳۹۱ق، ج ۱۸: ۱۰۴ و ر.ک؛ معارف، ۱۳۸۶: ۱۹).

۴-۱-۲) ارجاع و ارشاد شیعیان به فقها در مراجعه به مراجع دینی

همان‌گونه که امامان شیعه در پرورش راویان فقیه و اعلام مرجعیت آنان اهتمام داشتند، متقابلاً شیعیان را نیز به رجوع به آنان و گرفتن نظر و فتوای آنان تشویق می‌کردند. این موضوع در آن دوره که دسترسی به امامان به سهولت امکان نداشت، از ارزش خاصی برخوردار بود. نمونه‌های زیادی در این باب وجود دارد؛ از جمله: «عبدالله بن ابی‌یعفور (که خود از نمایندگان امام صادق^(ع) در جمع‌آوری سؤالات مردم بود، در نوبتی به امام^(ع) عرضه داشت که برای وی امکان ندارد در هر زمان امام را ملاقات کند و از راه دور به خدمت ایشان نائل شود در صورتی که مردم به او مراجعه می‌کنند و از مسائلی پرسش می‌کنند که جوابی برای آنان ندارد حضرت فرمود: «چه امری تو را از رجوع به محمد بن مسلم ثقفی باز می‌دارد. او از پدرم احکام و مطالب زیادی آموخته است و نزد او آدم موخه‌ی بوده است» (طوسی، ۱۴۰۴ق: رقم ۲۷۳ و نیز، ر.ک؛ حرّ عاملی، ۱۳۹۱ق، ج ۱۸: ۱۰۳). در زمان امام رضا^(ع)، دو تن از شیعیان به نام‌های حسن بن علی بن یقطین و عبدالرحمن بن مهتدی، نظیر این درخواست را از امام رضا^(ع) داشتند که امام^(ع) آنان را به یونس بن عبدالرحمن ارجاع دادند (ر.ک؛ حرّ عاملی، ۱۳۹۱ق، ج ۱۸: ۱۰۷؛ طوسی، ۱۴۰۴ق: رقم‌های ۹۱۰، ۹۳۵ و ۹۳۸ و نجاشی، ۱۴۰۸ق: رقم ۱۲۰۸).

شواهدی که گذشت، متعلق به ارجاع شیعیان به راویان فقیه در حیات امامان^(ع) و به سفارش آن بزرگواران بود. طبیعی است که در شرایط غیبت یا حضور نداشتن امامان^(ع)، مراجعه شیعیان به فقهای عظام ضرورت بیشتری خواهد داشت که امامان^(ع) نیز نسبت به آن بی‌تفاوت نبودند (ر.ک؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۳: ۱۸۱).

۴-۳) معرفی مصادر صحیح و توجّه دادن به مبانی اصیل استنباط احکام شرعی

نقش دیگر سنت در علم فقه و مرجعیت دینی، توجّه دادن به مبانی اصیل استنباط احکام است که در دستور کار ائمه^(ع)، به ویژه صادقین^(ع) قرار داشت. آن بزرگواران انتظار داشتند که اصحاب ایشان بتوانند ریشه هر حکمی را با استفاده از کتاب و سنت دریابند و برای ایجاد چنین زمینه‌ای دو راهکار عملی ارائه نمودند:

۱- یکی از کارهای آنان، روشن ساختن اصول و قواعد کلی دین برای شیعیان بود، به گونه‌ای که بر پایه آن اصول بتوانند به اجتهاد به معنای درست آن دست یابند و احکام الهی را از طریق ردّ فروع بر اصول ثابت به دست آورند. از دلایل این مطلب، بیان نجاشی از تألیف محمدبن مسلم (به عنوان یکی از فقهای اصحاب امام صادق^(ع)) است که می‌نویسد: «لَهُ كِتَابٌ يُسَمَّى الْأَرْبَعَاءَةَ مَسْأَلَةٌ فِي أَبْوَابِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ» (نجاشی، ۱۴۰۸ق: ر. ۸۸۲). مقصود از «چهارصد مسئله»، چهارصد اصل یا قاعده فقهی است، نه چهارصد حدیث یا مسئله ساده فقهی. دلیل این مطلب آن است که محمدبن مسلم در مصاحبت بیست‌ساله خود با امام باقر^(ع) و امام صادق^(ع)، جمعاً چهل‌وشش هزار حدیث در اختیار داشت (ر. ک؛ طوسی، ۱۴۰۴ق، ج ۱: ۳۸۶). به همین سبب، امام صادق^(ع) عبدالله بن ابی‌یعفور را برای حلّ مشکلات فقهی به او ارجاع داد (ر. ک؛ همان: ۳۸۳). لذا معنا ندارد که وی با داشتن چنین گنجی از روایات اهل بیت^(ع) به تألیف چهارصد حدیث بسنده کند، جز اینکه این چهارصد اصل، از ویژگی خاصی برخوردار باشد که همان قاعده بودن آن است (ر. ک؛ کلینی، بی تا، ج ۲: ۲۲۰ و همان، ج ۳: ۴۱۰).

۲- ائمه اطهار^(ع) برای فعال‌سازی ملکه اجتهاد و استنباط در شاگردان خود، این نکته را متذکر می‌شدند که وظیفه اصلی پیشوایان دینی، القای اصول است تا بیان همه جزئیات. در این باب، هشام بن سالم از امام صادق^(ع) روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «إِنَّمَا عَلَيْنَا أَنْ نُلْقِيَ إِلَيْكُمْ الْأَصُولَ وَ عَلَيْكُمْ أَنْ تُفَرِّغُوا» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲: ۲۴۵ و نیز، ر. ک؛ حرّ عاملی، ۱۳۹۱ق، ج ۱۸: ۴۰-۴۱؛ حلی، بی تا: ۴۷۸ و خوانساری، بی تا، ج ۲: ۱۲۲). نظیر این حدیث را زراره و ابوبصیر از امام باقر^(ع) و امام صادق^(ع) روایت کردند. به همین منظور، گاه ائمه^(ع) از پاسخ به برخی سؤالات

جزئی به اصحاب خود طفره می‌رفتند و ذهن آنان را متوجه اصولی در قرآن می‌کردند. نمونه آن، سؤال زراره از امام صادق^(ع) درباره حکم وضوی جبیره است. امام^(ع) با ذکر این مطلب که «يُعْرَفُ هَذَا وَ أَشْبَاهَهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ حَيْثُ يَقُولُ: ﴿وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾ (الحج/۷۸)». در واقع، از زراره انتظار داشتند که با توجه به اصول قرآنی، تکلیف خود را تشخیص دهد (ر.ک؛ کلینی، بی تا، ج ۳: ۳۳).

بنابراین، عملکرد امامان شیعه، به‌ویژه صادقین^(ع) در تثبیت نظام مرجعیت دینی و فقه اسلامی از سه طریق مشهود است که عبارتند از:

۱- تربیت فقهای کارآموده و معرفی آنان به مردم برای صدور فتوا و حل مشکلات و شبهات دینی.

۲- ارجاع مردم مناطق گوناگون به فقها و مراجع مذهبی و نیز تشویق به اخذ مسائل دینی.

۳- معرفی مصادر صحیح استنباط احکام شرعی - در سطح کتاب و سنت - و القای اصول کلی دین به مخاطبان و توجه به استنباط فروع دینی از اصول ثابت.

۲-۴ کارکرد سنت در مسائل فقهی منصوص

بی‌شک دانستن مسائل علم فقه نقش بسزایی در تبیین کارکرد حدیث در آن علم دارد. فقها مسائل فقهی را به دو دسته تقسیم نموده‌اند: یکی با عنوان مسائل فقهی منصوص (که منظور، آن دسته از مسائلی است که موضوع و حکم آن یا در قرآن آمده است و یا در احادیث) و دیگری، مسائل فقهی غیرمنصوص. در این بخش، نخست به مسائل فقهی منصوص خواهیم پرداخت.

حدیث در مسائل فقهی منصوص کارکردهای متفاوتی به شرح زیر دارد:

۴-۲-۱) کارکرد امضایی احادیث فقهی

بخشی از کارکرد حدیث در فقه به صورت تأییدی و امضایی است؛ بدین معنا که اصل مسئله فقهی و حکم آن در قرآن بیان شده است و در عین حال، حکم آن مسئله در کلام معصوم^(ع) نیز آمده است. این گونه احادیث ابعاد گوناگونی دارد:

الف) گاهی ائمه^(ع) در تأیید و امضای آیات الاحکام همانند خود آیات قرآن، به صورت کلی حکم فقهی را اشاره می‌کنند؛ مثلاً عبدالله بن سنان از امام صادق^(ع) نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: «إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ الزَّكَاةَ كَمَا فَرَضَ الصَّلَاةَ...» (کلینی، بی تا، ج ۳: ۴۹۸). در این روایت، حکم زکات و نماز هر دو به قرآن استناد شده است. عبدالله بن سنان از امام صادق^(ع) نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: «لَمَّا نَزَلَتْ آيَةُ ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا...﴾ (التوبه/۱۰۴) فِي شَهْرِ رَمَضَانَ، فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) مُنَادِيَهُ فَنَادَى فِي النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ عَلَيْكُمُ الزَّكَاةَ كَمَا فَرَضَ عَلَيْكُمُ الصَّلَاةَ...» (همان: ۴۹۶).

ب) گاهی ائمه^(ع) در استخراج حکمی و یا استناد به آیه‌ای، از قرآن استشهاد نموده‌اند؛ به عنوان مثال: درباره امر به معروف و نهی از منکر، مسعدة بن صدقه می‌گوید: از امام صادق^(ع) شنیدم، فرمود: کسی درباره این موضوع می‌پرسید که آیا بر همه امت واجب است؟ حضرت فرمود: خیر. پرسید: چرا؟ فرمود: این فریضه بر کسی که توانمند و عالم به مسئله و نیز سخن او مورد پذیرش است، واجب می‌باشد. دلیل این مطلب کتاب خداست که می‌فرماید: «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ ﴿آل عمران/۱۰۴﴾ و این آیه مخصوص گروهی است، نه اینکه شامل همه افراد باشد، چنان که در جای دیگر می‌فرماید: «وَمِنْ قَوْمٍ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ ﴿الأعراف/۱۵۹﴾. در این آیه نیز همانند آیه قبل فرمود: «مِنْ قَوْمٍ مُوسَى» (= بعض) و نفرمود: «عَلَى أُمَّةٍ مُوسَى» (= تمام)؛ یعنی از قوم موسی، امتی به حق هدایت کردند و به حق بازگرداندند» (حرّ عاملی، ۱۳۹۱ق، ج ۱۱: ۴۰۰).

- آیه وضو

«مسح سر» سومین عمل وضو است که در قرآن بدان اشاره شده است، اما در اینکه چه مقدار از سر باید مسح شود، اختلاف شدیدی میان فقها وجود دارد. فقهای امامیه برای اثبات دیدگاه خود که می‌گویند: مسح جزئی از سر کفایت می‌کند، به دلایلی همچون روایات، از جمله خبر زراره استناد می‌کنند. زراره از امام باقر^(ع) درباره مسح سر (که قسمتی از سر کفایت می‌کند)، پرسید:

«از کجا این را دریافته‌اید؟». امام^(ع) تبسمی کرد و فرمود: ای زراره! این حکم پیامبر^(ص) است که در آیه آمده است: ﴿وَأَمْسَحُوا بِرُؤُوسِكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ...﴾ (المائدة/۶). آنگاه به تفضیل فرمود: وقتی خداوند می‌فرماید: ﴿فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ﴾، دریافتیم که باید تمام صورت و دست شسته شود. اما با تفاوت در تعبیر می‌فرماید: ﴿وَأَمْسَحُوا بِرُؤُوسِكُمْ﴾. با این تعبیر دریافتیم که باید برخی از سر مراد باشد، به سبب وجود بقاء (در «رُؤُوسِكُمْ») (حرر عاملی، ۱۳۹۱ق، ح ۱).

در این روایت، امام^(ع) ضمن تصریح به مسح بعض سر، آن را به بیان نبوی مستند می‌کند و مستفاد از آیات قرآن می‌داند؛ به این معنا که اسلوب گفتار عوض شد و حرف ربط «باء» میان فعل و متعلق آن قرار گرفته است، در حالی که در ظاهر نیازی نبود، چون هر دو فعل «غسل و مسح» بنفسه متعدی است و نیاز به حرف «باء جر» نبود. پس این زیادی «باء» یک معنای اضافی دارد؛ زیرا «زِيَادَةُ الْمَبْنِيِّ تُدِلُّ عَلَى زِيَادَةِ الْمَعْنَى» و آن معنای اضافی این است که بقاء در اینجا تبعیض در محل مسح را روشن می‌سازد، نه فراگیری تمام محل را، چنان که از معنای «غسل» به دست می‌آید (ر.ک؛ معرفت، ۱۳۸۷ق، ج ۱: ۴۶۹).

۴-۲-۲) کارکرد تکمیلی احادیث فقهی

یکی دیگر از کارکردهای حدیث در علم فقه، جنبه مکمل بودن آن است؛ بدین معنا که حدیث گاهی به عنوان مخصّص و مقید و گاه نیز به عنوان مفسّر و مبین آیات الأحکام کاربرد پیدا می‌کند. البته ذکر این نکته ضروری است که با توجه به اینکه نود درصد (۹۰٪) احکام از طریق خبر واحد است، آیا در صورتی که حجّیت خبر واحد با دلیل محکم و قطعی ثابت شده باشد، می‌تواند مخصّص

و مقید عمومات و اطلاقات قرآن شود یا خیر؟ به تعبیر دیگر، آیا تخصیص زدن عمومات قرآن و یا اطلاقات آن، با خبر واحد معتبر، جایز و صحیح است یا نه؟! اگرچه جای این بحث در علم اصول است، ولی مشهور میان علمای این فن، صحت آن است؛ یعنی خبر واحدی که شرایط حجیت و اعتبار قطعی را دارد، می‌تواند عمومات قرآن را تخصیص بزند و یا اطلاقات آن را تقیید کند و هیچ مانعی ندارد (ر.ک؛ خوبی، ۱۳۸۷: ۵۵۱).

الف) کارکرد تخصیصی

تخصیص در اصطلاح اصول، «خارج کردن بعضی از افراد و مصادیق از شمول عام و محدود کردن دامنه فراگیری عام» است (قاضی و شریعتی، ۱۳۸۸ق، ج ۱: ۱۹۳). در بسیاری موارد، لفظ عامی به کار می‌رود، اما تنها برخی از افراد آن اراده می‌شود. در چنین مواردی، گوینده کلمه یا عبارتی را به کلام خود ضمیمه می‌کند (مخصّص متصل)، یا کلام جداگانه‌ای بیان می‌دارد (مخصّص منفصل) تا به مخاطب خود بفهماند که تنها بعضی از افراد و مصادیق آن لفظ عام را اراده کرده است، نه همه مصادیق را. در اصطلاح علم اصول، این عمل را تخصیص می‌گویند (ر.ک؛ همان).

قرآن کریم نیز که بر اساس محاورات عمومی بشری با بشر سخن گفته است، از این قانون تخصیص مستثنی نیست؛ یعنی برخی عمومات در قرآن وجود دارد که مخصّص آن را حتماً باید در روایات معصومین^(ع) جستجو کرد؛ زیرا خود قرآن سخنان آنان را معتبر شمرده است و می‌فرماید: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا: وَأَنْتُمْ لِلْآيَاتِ وَالْحُكْمِ الرَّاسِخُونَ أَعْيُنًا وَمَا يَنْهَى عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ (الحشر/۷). در قرآن کریم، از این نوع کاربرد حدیث به فراوانی یافت می‌شود که اینک به چند نمونه از آن اشاره می‌کنیم.

الف) قرآن در مسئله ارث به صورت عموم می‌فرماید: ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ...﴾ حکم خدا در حق فرزندان شما این است که پسران دوبرابر دختران ارث برند (النساء/۱۱). در حدیث متواتر از پیامبر^(ص) نقل شده است که می‌فرماید: «لَأَمِيرَاتُ الْقَاتِلِ: قَاتِلُ ارْثِ نَمِي بَرْدٍ» (کلینی، بی تا، ج ۷: ۱۴۱). از امام صادق^(ع) نیز نقل شده که فرمود: «وَلَا يَرِثُ الْقَاتِلُ مِنْ

أَلْمَالِ شَيْئاً» (همان: ۱۴۲). خصوصیت این حدیث (خاص) آن عام قرآنی را تخصیص می‌زند و نتیجه آن می‌شود که فرزند قاتل از پدر ارث نمی‌برد.

ب) همچنین در باب حرمت ربا به طور عموم می‌فرماید: ﴿...وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا...: خداوند خرید و فروش را حلال، و ربا را حرام کرده است﴾ (البقره/۲۷۵). در احادیث زیادی از حضرات معصومین^(ع) آمده است که آن بزرگواران فرموده‌اند: «لَيْسَ بَيْنَ الرَّجُلِ وَوَلَدِهِ رَباً وَلَيْسَ بَيْنَ السَّيِّدِ وَعَبْدِهِ رَباً: بین پدر و پسر و نیز عبد و مولی ربا نیست» (حرّ عاملی، ۱۳۹۱ق، ج ۱۲: ۴۳۶)؛ «لَيْسَ بَيْنَ الْمُسْلِمِ وَبَيْنِ الذَّمِّيِّ رَباً، وَلَا بَيْنَ الْمَرْأَةِ وَبَيْنَ زَوْجِهَا رَباً...: بین مسلمان و کافر ذمی که خارج از شرایط ذمه باشد و نیز میان زن و شوهر ربا نیست» (همان: ۴۳۷). خصوصیات این احادیث، عمومیت آن عام قرآنی را تخصیص می‌زند و نتیجه آن می‌شود که حکم حرمت ربا میان این چند گروه برداشته می‌شود و در بقیه افراد به قوت خود باقی می‌ماند.

چنان‌که ملاحظه شد، کاربرد حدیث صرفاً به تخصیص عمومات قرآنی اختصاص پیدا نمی‌کند، بلکه یک حدیث می‌تواند عمومات حدیث دیگر را نیز تخصیص بزند و دایره آن را محدود کند. به عنوان نمونه، در حدیثی به صورت عام از امام رضا^(ع) درباره نهبی از همکاری با دستگاه ظالم نقل شده است که می‌فرماید: «...الدُّخُولُ فِي أَعْمَالِهِمْ وَالْعَوْنُ لَهُمْ وَالسَّعْيُ فِي حَوَائِجِهِمْ عَدِيلُ الْكُفْرِ... مِنْ الْكِبَائِرِ الَّتِي يَسْتَحِقُّ بِهَا النَّارُ: ورود به دستگاه ظالم و کمک به آنها و تلاش برای برآوردن حاجات ایشان با کفر برابری می‌کند و از گناهان کبیره محسوب می‌شود و مستحق جهنم می‌باشد» (حرّ عاملی، ۱۳۹۱ق، ج ۱۲: ۱۳۸). در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ مَعَ السُّلْطَانِ أَوْلِيَاءٌ يَدْفَعُ بِهِمْ عَنْ أَوْلِيَائِهِ: خداوند در حکومت ظالمان دوستانی را دارد که با آنان دوستانش را یاری می‌رساند و ظلم ظالمان را با آنان از مظلوم دفع می‌کند» (همان: ۱۳۹). در حدیث دیگری از امام صادق^(ع) نیز نقل شده است که فرمود: «كَفَّارَةُ عَمَلِ السُّلْطَانِ قَضَاءُ حَوَائِجِ الْأَخْوَانِ: شرط ورود در حکومت طاغوت، دادرسی به خواسته‌های برادران است» (همان: ح ۳). خصوصیت این احادیث، عمومیت نهبی در حدیث قبلی را تخصیص می‌زند و نتیجه آن خواهد شد که کار کردن در دربار سلطان، به شرط کمک به مظلوم و ستم‌دیده، هیچ اشکالی ندارد.

ب) کارکرد تقییدی

مطلق و مقید هم چیزی شبیه به عام و خاص است، با این تفاوت که: ۱- عام و خاص درباره افراد است و مطلق و مقید در باب احوال و صفات؛ مثلاً به پیامبر^(ص) امر شده که هنگام اخذ زکات از مسلمین برای آنها دعا کن: «... صَلِّ عَلَيْهِمْ». این دستور از آن نظر که مثلاً با صدای بلند باشد یا آهسته، در حضور جمع باشد و یا حضور خود طرف کافی است، مطلق است. ۲- عام و خاص در باب اموری است کلی که افراد موجود متعدّد و احياناً بی‌نهایت دارند و بعضی از انواع یا افراد آن عام، به دلیل خاص از آن عموم خارج می‌شوند، ولی مطلق و مقید مربوط است به طبیعت و ماهیتی که متعلّق تکلیف است و مکلف، موظّف است آن را ایجاد نماید؛ مثل ماهیت دعا که افراد ندارد، ولی حالاتی دارد که می‌تواند مطلق باشد؛ یعنی آزادیم که به هر صورت بخواهیم، انجام دهیم، اما اگر دلیل معتبر دیگری پیدا شود و بگویند که مثلاً این عمل باید با صدای بلند باشد و یا باید در حضور جمع و در مسجد باشد، در اینجا مطلق را حمل بر مقید می‌کنیم؛ یعنی آن جمله را با این دلیل، قید می‌زنیم. نام این عمل در اصطلاح علم اصول، «تقیید» است (ر.ک؛ مطهری، ۱۳۶۶: ۴۱). در اینجا به دو نمونه از اطلاقات قرآنی و مقید آن در احادیث اشاره می‌کنیم.

الف) قرآن به صورت مطلق می‌فرماید: ﴿...قُلْ أَحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ...﴾ ای پیامبر! بگو: برای شما هر چه پاکیزه است، حلال شده ﴿(المائده/ ۴ و همان/ ۵)﴾ و یا ﴿أَحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ...﴾ صید دریا برای شما حلال گردید ﴿(همان/ ۹۶)﴾. همچنین می‌فرماید: ﴿...أَحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ...﴾ بدانید که بهایم زبان بسته برای شما حلال گردیده ﴿(همان/ ۱)﴾. اگرچه عمومیت «الأنعام» با آیه سه همین سوره و یا با روایات، تخصیص خورده است، لیکن ماهیت حلیّت در هر سه مورد، اطلاق دارد که با خبر، مقید می‌شود؛ زیرا در حدیث آمده است: «كُلُّ شَيْءٍ خَلَالَ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ». پس اطلاق قرآنی با خبر واحد قید می‌خورد و دایره آن محدود می‌شود؛ یعنی با علم به حرمت، دیگر حلال نیست (ر.ک؛ حرّ عاملی، ۱۳۹۱ق، ج ۱۲: ۵۴).

ب) قرآن کریم در خطاب به مؤمنان به صورت مطلق می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ...﴾ ای اهل ایمان! هرگاه خواستید

برای نماز برخیزید، صورت و دستها را تا مرفق بشویید (یعنی وضو بسازید) ﴿المائدة/۷﴾. ظاهر آیه اشتراط نماز به طهارت را به طور مطلق بیان نموده است و دلالت بر این دارد که هر کس بخواند نماز بخواند، خواه محدث باشد و خواه نباشد، باید طهارت حاصل کند و این اطلاق تنها با بیان نبی و امام قابل تقيید است و چنین تقيیدی نیز صورت گرفته است، آن گونه که نسایی در سنن، و مسلم در صحیح خود از بریده نقل می کند که: «إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى الصَّلَاةِ الْخَمْسِ يَوْمَ الْفَتْحِ بِوُضُوءٍ وَاحِدٍ وَ مَسَحَ عَلَى خَفِيَّهِ، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: لَقَدْ صَنَعْتَ الْيَوْمَ شَيْئاً لَمْ تَكُنْ تَصْنَعُهُ، قَالَ: عَمداً صَنَعْتُهُ يَا عُمَرُ: پیامبر (ص) در روز فتح (مکه)، نمازهای پنجگانه را با یک وضو خواند و نیز روی کفش پا مسح نمود. عمر خطاب به پیامبر گفت: امروز به هنگام وضو گرفتن کاری را انجام داده‌اید که قبلاً سابقه نداشت! پیامبر (ص) فرمود: عمداً انجام داده‌ام» (نسائی، بی تا، ج ۱: ۸۶ و ابن الحجاج نیشابوری، بی تا، ج ۱: ۱۶۰). با توجه به این سخن و سیره نبوی، دانشمندان اهل سنت، عمومیت «إِذْ قُمْتُمْ» را مقید کرده‌اند و گفته‌اند: تقدیر آیه چنین است: «إِذْ قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ وَ أَنْتُمْ مُحَدَّثُونَ». بر اساس آن نیز به کفایت یک وضو برای چند نماز فتوا داده‌اند (ر.ک؛ صابونی، ۱۳۷۱، ج ۱: ۵۳۷). در احادیث شیعه نیز به جای آوردن نمازهای متعدّد به یک وضو مجاز شمرده است؛ از جمله در روایت زراره از امام باقر (ع) که از آن حضرت پرسید: «يُصَلِّي الرَّجُلُ بِوُضُوءٍ وَاحِدٍ صَلَاةَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ كُلِّهَا». امام فرمود: «نَعَمْ مَا لَمْ يُحَدِّثْ» (وسائل الشیعه، ابواب وضوء، باب ۷، ح ۱).

ج) کارکرد بیانی و تفسیری

دلالت الفاظ مختلف بر معانی یکسان نیست و برخی الفاظ و عبارات معنایی روشن و واضح دارند و برخی دیگر ابهام‌آمیز و غیرواضح هستند. مقررات شرعی و احکام فقهی باید به صورت روشن و شفاف برای مردم مقرر شود؛ زیرا در صورتی انسان می‌تواند این مقررات و احکام را اجرا کند که نخست معنا و مفهوم آن را به درستی دریابد و به صورت اطمینان‌بخش به مراد گوینده پی ببرد. این مسئله با عنوان «مجمل و مبین» در اصول فقه بحث شده است و مقصود این است که گاهی تعبیری در لسان شارع می‌رسد که مفهوم آن ابهام دارد و مقصود از آن روشن نیست؛ مثل مفهوم «غنا» و در دلیل دیگر، چیزی یافت می‌شود که روشن‌کننده است. در این صورت، می‌توان با

آن «مبیین»، رفع ابهام از «مجمل» کرد (ر.ک؛ ولایی، عیسی، ۳۸۷ق: ۳۹). نمونه‌هایی از کارکردهای بیانی حدیث عبارتند از:

الف) قرآن به صورت مجمل می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً...﴾ خداوند به شما امر می‌کند که گاو را ذبح کنید ﴿(البقره/۶۷)﴾. اما اینکه گاو باید چه ویژگی داشته باشد، مجمل است و مبیین آن، آیات بعدی است: ﴿...إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ...﴾ * ...صَفْرَاءَ فَاقْعَ لَوْنَهَا تَسْرُ النَّاطِرِينَ * * * ... إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَّلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ...﴾ (همان/۶۸-۷۱).

ب) قرآن درباره اقامه نماز و دادن زکات، به اجمال فرموده است: ﴿...فَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ...﴾ اینک نماز به پا دارید و زکات بدهید ﴿(المجادله/۱۳)﴾. مبیین این آیه، فعل پیامبر (ص) است که فرمود: «صَلُّوْا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي: نمازهایتان را آن گونه که می‌بینید من می‌خوانم، بخوانید» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۸۵: ۲۷۹).

ج) همچنين، خداوند در باب اعمال حج به صورت مجمل می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ: مردم را حج و زیارت آن خانه واجب است ﴿(آل عمران/۹۷)﴾. مبیین این آیه بنا بر نقل اهل سنت، فعل پیامبر (ص) است که فرمود: «خُذُوا عَنِّي مَنَاسِكَكُمْ: مناسک حج خود را از من یاد بگیرید» (نسائی، بی‌تا، ج ۵: ۲۷۰ و ابن‌الحجاج نیشابوری، بی‌تا، ج ۴: ۷۹).

د) قرآن درباره اوقات پنجگانه نماز و تعداد رکعات آن به صورت کلی و اجمالی می‌فرماید: ﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ...﴾ نماز را از زوال خورشید تا نهایت تاریکی (نیمه‌شب) بر پا دار و همچنین، قرآن الفجر (نماز صبح را) ﴿(الإسراء/۷۸)﴾.

طبق ظاهر آیه در شبانه‌روز دو رکعت نماز بیشتر واجب نشده است: یکی روز و دیگری صبح، ولی احادیث این باب بیان می‌کند که از ظهر تا غروب دو نماز واجب است (ظهر و عصر) و از غروب تا نیمه‌شب دو نماز (مغرب و عشاء) که نماز پنجگانه را در پنج وقت بیان می‌کنند (ر.ک: حرّ عاملی،

۱۳۹۱ق: ذیل باب الصّلاة). امام باقر^(ع) نیز می‌فرماید: «صَلَاةُ الْفَرِيضَةِ، الظُّهْرُ أَرْبَعُ رَكَعَاتٍ وَ الْعَصْرُ أَرْبَعُ رَكَعَاتٍ وَ الْمَغْرِبُ ثَلَاثُ رَكَعَاتٍ». از این دسته روایات فراوان است (ر.ک، همان)

نتیجه‌ای که از این بحث به دست می‌آید، این است که قرآن کریم نیز همانند هر متن اساسی دیگر نمی‌تواند تمام مسائل ریز و درشت را در خود جای دهد، بلکه به بیان اجمالی و یا تنها به ذکر عمومات و کلیات اکتفا می‌کند و تخصیصات، قیود، تعیین مصادیق، جدایی حقیقت از مجاز و... را به اهل فن وامی‌گذارد. از این روی، برای فهم درست مراد خداوند در قرآن، ضرورت دارد تا به کارشناسان قرآن مراجعه شود. این کارشناسان به شهادت خود قرآن، پیامبر^(ص) (ر.ک؛ النحل/۴۴) و جانشینان آن حضرت (ر.ک؛ الأحزاب/۳۳) هستند که این مسئولیت خطیر را بر عهده دارند. به همین سبب است که احادیث در فهم درست مراد خداوند و کشف حقیقت قرآنی نقش بسزایی ایفا می‌کند و آنچه بیان شد، برای این هدف مهم بوده است.

۴-۲-۳) کارکرد تأسیسی احادیث فقهی

گونه‌ای دیگر از کارکرد حدیث در علم فقه بدین صورت می‌باشد که احادیث فقهی جنبه تشریحی دارند؛ یعنی برخی موضوعات فقهی در احادیث مطرح است که در قرآن درباره آنها هیچ اشاره‌ای نشده است؛ مثل: حرمت پوشیدن لباس حریر برای مرد و ... که در این قسمت، دو نمونه را یادآور می‌شویم.

۱- احادیثی که درباره اختلاف دیه مرد و زن آمده است: (۱- عبدالله بن مسکان از امام صادق^(ع) نقل کرده است که حضرت فرمودند: «... وَ دِيَةُ الْمَرْأَةِ نِصْفُ دِيَةِ الرَّجُلِ: دِيَةُ زَنْ نِصْفِ دِيَةِ مَرْدٍ اسْت» (کلینی، بی‌تا، ج ۷: ۲۹۸ و حرّ عاملی، ۱۳۹۱ق: باب ۵ از ابواب دية نفس).

۲- عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ^(ع): مَا تَقُولَ فِي رَجُلٍ قَطَعَ أَصْبَعًا مِنْ أَصَابِعِ الْمَرْأَةِ كَمْ فِيهَا؟ نَظَرَ شَمَا دِرْبَارَةَ مَرْدِي كَهْ يَكْ أَنْكَشْتَ زَنِي رَا بَرِيدَةَ اسْت، چيست؟ و ديه آن چه مقدار است؟ قَالَ^(ع): عَشْرٌ مِنَ الْإِبِلِ: ۱۰ شتر. گفتم: اگر دو انگشت را بریده باشد، چه؟ فرمود: ۲۰ شتر. گفتم: اگر سه انگشت را بریده باشد، چه؟ فرمود: ۳۰ شتر. گفتم: اگر چهار انگشت را بریده باشد،

چه؟ فرمود: ۲۰ شتر. گفتم: سبحان الله! چگونه ممکن است سه انگشت ۳۰ شتر، ولی چهار انگشت ۲۰ شتر؟! ما زمانی که در عراق بودیم، این موضوع را شنیده بودیم، اما از کسی که این حرف را زده بود، بیزاری جستیم و گفتیم این از القائنات شیطان است. فَقَالَ^(ع): مَهْلًا يَا أَبَانُ، هَذَا حُكْمُ رَسُولِ اللَّهِ: آهسته، آرام باش یا ابان! این حکم رسول خداست که زن تا یک سوم دیه با مرد برابر است، اما وقتی دیه زن به یک سوم رسید، دیه او به نصف برمی گردد. ای ابان! تو با ما از در قیاس وارد شدی و هرگاه قیاس در سنت راه یابد، دین نابود می گردد: «وَالسُّنَّةُ إِذَا قَيَسَتْ مَحِقَ الدِّينِ» (ر.ک؛ حرّ عاملی، ۱۳۹۱ق، ج ۱۹: ۲۶۸ و کلینی، بی تا، ج ۷: ۲۹۹).

۳- سماعه می گوید: از امام صادق^(ع) درباره جراحات زنان سؤال کردم. در جواب فرمودند: «الرِّجَالُ وَالنِّسَاءُ فِي الدِّيَةِ سَوَاءٌ حَتَّى تَبْلُغَ التُّلْثُ فَإِذَا جَاَزَتِ التُّلْثُ فَإِنَّهَا مِثْلُ نِصْفِ دِيَةِ الرَّجُلِ: دِيَةُ جِرَاحَاتِ زَنٍ وَ مَرْدٍ تَا يَكُ سُوْمٍ مَسَاوِي اسْت، اَمَّا وَ قَتِي اَز يَكُ سُوْمٍ تَجَاوِزُ كُنْد، دِيَةُ زَنٍ بَه نِصْفِ دِيَةِ مَرْدٍ تَقْلِيلٌ مِي يَابِد» (حرّ عاملی، ۱۳۹۱ق، ج ۱۹: ۲۶۹).

مورد دوم، احادیثی است که درباره «رَجْم» آمده است:

- ۱- «عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ^(ع) قَالَ: الْحُرُّ وَالْحُرَّةُ إِذَا زَنِيَا جُلِدَا كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةً فَأَمَّا الْمُحْصَنُ وَالْمُحْصَنَةُ فَعَلَيْهِمَا الرَّجْمُ» (کلینی، بی تا، ج ۷: ۱۷۷ و حرّ عاملی، ۱۳۹۱ق، ج ۱۸: ۳۴۷).
- ۲- «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ^(ع) قَالَ: الرَّجْمُ حَدُّ اللَّهِ الْأَكْبَرُ، وَالْجُلْدُ حَدُّ اللَّهِ الْأَصْغَرُ، فَإِذَا زَنَى الرَّجُلُ الْمُحْصَنُ يُرْجَمُ وَ لَمْ يُجْلَدْ» (همان: ح ۱).
- ۳- «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ^(ع) قَالَ: كَانَ عَلِيٌّ^(ع) يَضْرِبُ الشَّيْخَ وَ الشَّيْخَةَ مِائَةً وَ يَرْجِمُهُمَا وَ يَرْجِمُ الْمُحْصَنَ وَ الْمُحْصَنَةَ وَ يُجْلِدُ الْبَكْرَ وَ الْبَكْرَةَ وَ يَنْفِيهِمَا سَنَةً» (حرّ عاملی، ۱۳۹۱ق، ج ۱۸: ۳۴۹).

۴-۲-۴) کارکرد سنت در قواعد فقهی

یک سلسله اصول و قواعد در اسلام وجود دارد که بر قوانین دیگر حاکم است. این اصول بر تمام قوانین اسلام، اعم از عبادات و معاملات حاکم و ناظر است و آنها را تفسیر، کنترل و محدود می کند.

آنچه که در این بحث مهم است، تعداد این قواعد و یا شرح و تفسیر آنها نیست، بلکه بیان مدرک و مستندات این قواعد است که چیست! حقیقت آن است که این قواعد با همه کثرتی که دارند، از سه مدرک و مستند عقل، کتاب و سنت برخوردارند. در میان این مستندات، آنچه که عمده دلیل اثبات این قواعد محسوب می‌شود، روایات اهل بیت^(ع) می‌باشد که بیان همه آنها در این مجال نمی‌گنجد (ر.ک؛ مکارم شیرازی، ۱۳۸۷ق: ج ۱ و ۲). برخی تعداد این قواعد را از ۳۰ تا ۶۰ و یا حتی تا ۱۲۰ قاعده فقهی بیان کرده‌اند که برخی از آنها به همراه مدرک روایی آن به شرح زیر می‌باشد.

الف) قاعده بد (یا ذوالبد)

مدرک و سند معتبر این قاعده، علاوه بر سیره مسلمین، اجماع فریقین و بنای عقلا، روایات متعددی است؛ از جمله: روایت حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ از امام صادق^(ع) است که فرمود: «... لَوْ لَمْ يَجْزُ هَذَا (أَيُّ أَثَارٍ مَلَكَتِ) لَمْ يَقُمْ لِلْمُسْلِمِينَ سُوقٌ» (حرّ عاملی، ۱۳۹۱ق، ج ۱۸: ح ۲).

ب) قاعده لاضرر و لاضرار

این قاعده که در اکثر ابواب فقهی، مثل بیع، اجاره، نکاح، طلاق و... به کار می‌رود، از معروف‌ترین قواعد فقه اسلامی است که سند و مدرک حدیثی مهمی دارد که در کتب فریقین به صورت متواتر نقل شده است. کلینی در کافی و در قضیه سمره بن جندب، آن را از امام باقر^(ع) چنین نقل کرد که حضرت فرمودند: «قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص): إِنَّكَ رَجُلٌ مُضَارٌّ وَلَا ضَرَرَّ وَلَا ضِرَارَ عَلَى مُؤْمِنٍ: پیامبر^(ص) خطاب به سمره بن جندب فرمود: تو مردی هستی که ضرر و زیان می‌رسانی، در حالی که از نظر اسلام نباید به هیچ مؤمنی ضرر یا زیان رساند» (کلینی، بی تا، ج ۵: ۲۹۴ و همان: ۲۹۲).

ج) قاعده لاتعاد

یکی دیگر از قواعد فقهی، قاعده لاتعاد است که در تمام ابواب، اجزاء، شرایط و موانع نماز جریان دارد و تنها مدرک این قاعده، صحیح زراره از امام باقر^(ع) است که فرمود: «لَا تُعَادُ الصَّلَاةُ إِلَّا

مِنْ خُمْسِهِ: الطَّهْرُ، وَالْوَقْتُ، وَالْقِبْلَةُ، وَالرُّكُوعُ، وَالسُّجُودُ...: نماز به جز در پنج مورد طهارت، وقت نماز، قبله و رکوع و سجود، در بقیه موارد صحیح است و نیازی به اعاده ندارد» (حرّ عاملی، ۱۳۹۱ق، ج ۴: ح ۱۴).

د) قاعده جبّ

از قواعد معروف بین فقها، قاعده جبّ است. مدرک این قاعده، علاوه بر آیات قرآن (الأنفال/۳۸)، حدیثی است که امّ سلمه برادرش را وقتی اسلام آورد، نزد پیامبر (ص) آورد و از پیامبر پرسید: آیا اسلام اعمال پیشین او را می پوشاند؟ پیامبر (ص) در جواب فرمودند: نَعَمْ! ثُمَّ قَبِلَ إِسْلَامَهُ: بعد اسلام او را پذیرفت» (قمی، بی تا، الف: ذیل آیه ۹۰ بنی اسرائیل و نیز ر.ک؛ طریحی، بی تا: ماده جبّ).

ه) اسامی برخی دیگر از قواعد فقهی

این اسامی عبارتند از: ۱- قاعده لاجرح. ۲- قاعده القرعه. ۳- قاعده اصالة الصّحة. ۴- قاعده التسلط (الناسُ مُسَلِّطُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ). ۵- قاعده اللزوم (كُلُّ مُعَامَلَةٍ لَازِمَةٌ إِلَّا مَا خَرَجَ بِالدَّلِيلِ). ۶- قاعده البینه و الیمین (تُبُوْتُ الْبَيِّنَةِ عَلَى الْمُدَّعَى وَ الْيَمِينِ عَلَى مَنْ أَنْكَرَ). ۷- قاعده اتلاف (مَنْ أَتْلَفَ مَالَ الْغَيْرِ فَهُوَ لَهُ ضَامِنٌ). ۸- قاعده التلّف المبیع قبل قبضه (كُلُّ مَبِيعٍ تَلَفَ قَبْلَ قَبْضِهِ فَهُوَ مِنْ مَالِ بَايِعِهِ) و ... (ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۳۸۷: ج ۱ و ۲).

۳-۴) کارکرد سنت در مسائل فقهی غیرمنصوص

مسائل فقهی غیرمنصوص، مسائلی است که نه در قرآن آمده اند و نه به صراحت در حدیث، بلکه مراد، یک سلسله احادیثی هستند که مستند و مدرک قاعده اصولی است و آن قاعده اصولی برای استنباط حکم شرعی استفاده می شود؛ یعنی آن دسته از احادیثی که قواعد اصولی را ثابت می کنند و این قواعد در استنباط احکام شرعی مورد استفاده قرار می گیرند و گرنه آن احادیث خود بیانگر حکم شرعی نیستند. در واقع، می توان گفت: این بحث به نوعی رابطه سنت با اصول فقه را بیان

می‌کند؛ بدین معنا که حدیث کارکردی متقابل با اصول فقه دارد؛ یعنی هم رابطه اعانتی (کمک کردن به اصول فقه در حل مسائل آن) دارد و هم رابطه استعانتی (کمک گرفتن از اصول فقه برای فهم بهتر حدیث) که اینک به تبیین آن می‌پردازیم.

۴-۳-۱) نقش اعانتی و استعانتی سنت در اصول اجتهادی

علم اصول فقه علمی است که روش صحیح استنباط احکام شرعی را به فقیه می‌آموزد (ر.ک؛ قمی، بی‌تا، الف، ج ۱: ۵) و چون ممکن است گاهی فقیه نتواند از طریق منابع اصلی (کتاب، سنت، اجماع و عقل) حکم شرعی را استنباط کند و راه برای او از این طریق مسدود باشد، در این صورت، شارع مقدس برای او یک سلسله ضوابط و قواعد شرعی و عقلی معین می‌کند که به اصول عملیه معروف است. بنابراین، اصول فقه دو بخش اساسی دارد که در سنت، هر دو بخش آن برای استخراج احکام فقهی، مورد توجه قرار گرفته است. ۱- یکی اصول اجتهادی (یا اصول استنباطی). ۲- دیگری اصول فقاهتی (یا اصول عملیه).

اصول اجتهادی عبارت است از دستور استنباط صحیح احکام شرعی واقعی از منابع چهارگانه کتاب، سنت، اجماع و عقل. از این رو، بخش بسیار وسیعی از اصول استنباطی، به احادیث و نصوص اختصاص پیدا می‌کند. این مسئله در ابعاد گوناگون زیر قابل بررسی است.

الف) مباحث مقدماتی اصول

این مباحث مانند بحث وضع و واضع، اقسام وضع، استعمال حقیقی و مجازی، علامات حقیقت و مجاز، حقیقت شرعی، صحیح، اعم و... این مباحث مقدماتی معمولاً مباحث کلی و عامی است که در بسیاری از علوم می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد و می‌توان به جرأت گفت که در این مباحث مقدماتی، هیچ‌گونه استفاده‌ای از حدیث نشده است. اما در جهت مقابل، مباحث مقدماتی بدین سبب که برخی امور، کلی و عام است، بسیار در فهم احادیث می‌تواند مورد استفاده قرار بگیرد و بسیاری از این مسائل، در فهم مفردات و یا جملات احادیث ثمره و فایده دارند؛ مثلاً بحث از صحیح و اعم که آیا الفاظ عبادات و معاملات برای صحیح وضع شده‌اند، یا برای اعم از صحیح و فاسد که

طبق هر قول، ممکن است برداشت مختلفی از یک حدیث بشود (ر.ک؛ مظفر، ۱۳۷۰ق: ذیل مباحث مقدمات).

ب) مباحث الفاظ

این بخش از اصول، شامل مباحثی مانند اوامر، نواهی، مفاهیم، عام و خاص، مطلق و مقید، مجمل و مبین و... می‌باشد. مباحث الفاظ نیز همانند مباحث مقدماتی حدیث، فقط رابطه استعانتی با اصول برقرار می‌کند و از ثمرات مباحث اصولی در آن استفاده می‌شود تا بدین وسیله، احکام فقهی به صورت صحیح فهمیده و استنباط شود؛ مثل بحث از مفاهیم و اینکه آیا شرط، غایت و وضع مفهوم دارند یا خیر؟ و مفهوم کدام یک از آنها حجت است؟ که هر یک در فهم قرآن و حدیث نقش اساسی دارند (ر.ک؛ همان، ج ۱: ۸۴). به عنوان نمونه، در حدیثی آمده است: «كُلُّ مَاءٍ طَاهِرٌ» عام است و همه آب‌های قلیل و کثیری را شامل می‌شود که به کُر نرسیده است. در حدیث دیگری آمده است: «الْمَاءُ إِذَا بَلَغَ قَدْرَ كُرٍ لَمْ يُنَجِّسُهُ شَيْئًا». اصولی باید برای فقیه روشن کند که آیا حدیث دوم مفهوم دارد یا نه، و آیا با مفهوم آن می‌توان منطوق حدیث اول را که عام است، تخصیص زد؟ در این گونه مسائل اصولی، باب الفاظ است که به کمک احادیث می‌آید.

ج) مباحث حجج و امارات

اموری که در قسمت حجج و امارات بحث می‌شود، شامل تمام مواردی است که به گونه‌ای ظن‌آور باشد و بتواند در استنباط احکام شرعی از ادله اربعه به ما کمک کند. پس شامل مباحثی مانند کتاب قرآن، سنت، اجماع، دلیل عقلی و بحث از ظواهر، شهره، سیره، قیاس و... و بالأخره بحث تعادل و تراجیح می‌شود. بحث درباره حجج و امارات و رابطه آن با سنت، کاملاً متفاوت از مباحث الفاظ و مقدمات است، چون در این باب، در بسیاری از مباحث، از احادیث استفاده شده است و حدیث کارگشای بسیاری از مباحث بوده است و متقابلاً اصول فقه هم در مباحث حجج و امارات نتایجی را به ما می‌دهند که به عنوان مبنا و ملاک استفاده می‌شوند و مورد رجوع به سنت قرار می‌گیرند؛ مثلاً برای اثبات حجیت خبر واحد، به احادیث متواتری استدلال شده است که

حجّیت خبر واحد را ثابت می‌کنند (البته تواتر معنوی، نه لفظی)؛ مانند اخباری که در باب اخذ به مرجّحات، مانند عدل و... آمده است و این نشان می‌دهد که اگر خبر واحد حجّت نبود، فرض تعارض دو خبر و رجوع به مرجّحات معنی نداشت و یا روایاتی که درباره ارجاع آحاد راویان به آحاد اصحاب ائمه^(ع) آمده است؛ مانند حدیث زراره که از قول امام^(ع) می‌گوید: «إِذَا أَرَدْتَ حَدِيثًا فَعَلَيْكَ بِهَذَا الْجَالِسِ» و... . مثال بعدی، احادیثی است که برای اثبات حجّیت ظهورات قرآنی استفاده شده است؛ مانند احادیثی که مردم را به قرآن ارجاع می‌دهند و مثل اخباری که می‌گوید: خبرهای متعارض باید بر قرآن عرضه شوند. همچنین احادیثی که در آنها خود ائمه^(ع) به ظواهر قرآن کریم استدلال کرده‌اند. به عنوان نمونه، جایی که امام^(ع) برای استفاده و جوب مسح بعضی سر به آیه شریفه سوره مائده استدلال فرمود که این حکم را مستند به حرف باء کردند که در کلمه «بِرُؤُوسِكُمْ» و برای تبعیض آمده است. که این استدلال، خود نوعی تمسک به ظهورات قرآنی است که ائمه^(ع) به ما آموزش داده‌اند. مثال دیگری که شایان ذکر است، احادیثی است که قیاس را مردود می‌شمارند و از عمل به آن نهی می‌کنند.

بخش دیگری از مباحث حجج و امارات در باب احادیث متعارض و راه حل‌های مربوط به آن می‌باشد که معمولاً از قاعده «الْجَمْعُ مَهْمَا أُمْكِنَ أَوْلَى مِنَ الطَّرْحِ» استفاده می‌شود. به عنوان مثال، تسبیحات اربعه در نماز یک بار کافی است یا ۳ بار؟! برای هر دو مورد، روایت وارد شده است. قاعده الجَمْع می‌گوید: ۳ بار گفتن لازم است. یا در قرآن و روایت آمده است که «ربا حرام است»، لیکن در حدیث دیگر می‌گوید: «بین پدر و فرزند ربا نیست». قاعده الجَمْع اقتضا می‌کند که «ربا در غیر پدر و فرزند، حرام باشد». در خود احادیث و اخبار، به هنگام تعارض، دستور خاصی وجود دارد که اصولیون این گونه اخبار را به نام «اخبار علاجیه» معرفی می‌کنند و به ما یاد می‌دهند که در هنگام برخورد با دو یا چند حدیث متعارض، چه کار باید کرد؛ آیا باید هر دو را کنار گذاشت و قائل به تساقط شد؟! یا قائل به تخییر و یا رجوع به مرجّحات شد؟! و اگر قائل به رجوع به مرجّحات شدید، کدام مرجّحات قابل قبول هستند و نیز کدام مرجّح بر دیگری مقدّم است و کدام یک موخّر؟ مانند مقبوله عمر بن حنظله که امام^(ع) در آن مرجّحاتی را به ترتیب اولویت ذکر فرموده‌اند؛ مانند: اعدلیت و افضلیت و اصدقیت و اورعیت و مجمع علیه بودن، مشهور بودن، موافقت با کتاب، مخالفت با اهل سنت و... .

یا مثل مرفوعه زراره که می گوید: «قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ^(ع) فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ، يَا أَبَتِي عَنْكُمْ الْخَبْرَانِ أَوْ الْحَدِيثَانِ الْمُتَعَارِضَانِ فَبِأَيِّهِمَا آخِذٌ. فَقَالَ^(ع): يَا زُرَّارَةُ خُذْ بِمَا إِشْتَهَرَ بَيْنَ أَصْحَابِكَ وَ دَعِ الشَّاذَّ النَّادِرَ. فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي! إِنَّهُمَا مَعًا مَشْهُورَانِ مَرُويَانِ مَأْثُورَانِ عَنْكُمْ فَقَالَ^(ع): خُذْ بِمَا أَعَدَّ لَهُمَا عِنْدَكَ وَ أَوْثِقْهُمَا فِي نَفْسِكَ. فَقُلْتُ: إِنَّهُمَا مَعًا عَدْلَانِ مَرْضِيَانِ مُوْتَقَّانِ فَقَالَ^(ع): أَنْظِرْ إِلَى مَا وَافَقَ مِنْهُمَا مَذْهَبَ الْعَامَةِ فَاتْرُكْهُ وَ خُذْ بِمَا خَالَفَهُمْ فَإِنَّ الْحَقَّ فِيمَا خَالَفَهُمْ. قُلْتُ: رَبِّمَا كَأَنَا مَعًا مُوَأْفِقِينَ لَهَا أَوْ مُخَالَفِينَ فَكَيْفَ أَصْنَعُ. فَقَالَ^(ع): إِذَنْ فَخُذْ بِمَا فِيهِ الْحَاطَّةُ لِديْنِكَ وَ اتْرُكْ مَا خَالَفَ الْإِحْتِيَاظَ. فَقُلْتُ: إِنَّهُمَا مَعًا مُوَأْفِقٌ أَنْ لِلْإِحْتِيَاظِ أَوْ مُخَالَفَانِ لَهُ فَكَيْفَ أَصْنَعُ فَقَالَ^(ع): إِذَنْ فَتَخَيَّرْ أَحَدَهُمَا خُذْ وَ دَعِ الْأَجْرَ» (ر.ك؛ حر عاملی، ۱۳۹۱ق: باب ۹).

بنابراین، در بخش حجج و امارات، سنت کمک‌های اساسی و مهمی به اصول ارزانی داشته است که البته اصول هم متقابلاً نتایج بسیار ارشمندی را به فهم و استنباط احکام از احادیث تقدیم کرده است.

۴-۳-۲) نقش اعانتی سنت در اصول فقه‌ای (اصول عملیه)

بخش دوم از مسائل اصول فقه، مربوط به اصول فقه‌ای و یا اصول عملیه است و آن یعنی دستور صحیح استفاده از یک سلسله قواعد عملی یا فقه‌ای است که در صورت یأس از استنباط حکم شرعی از ادله اربعه مورد استفاده قرار می‌گیرد. این اصول عبارتند از: ۱- احتیاط، ۲- تخییر، ۳- استصحاب، ۴- برائت

از این چهار اصل، اصل استصحاب، اصل شرعی محض است؛ یعنی پشتوانه آن فقط حدیث و روایت است و عقل در باب آن، حکم مستقل ندارد، ولی سه اصل دیگر اصول عقلی هستند که مورد تأیید شارع مقدس نیز واقع شده است، اگرچه اصل تخییر را اصل عقلی محض معرفی کرده‌اند.

الف) اصل برائت

احادیث مستند به اصل برائت فراوانند که چند نمونه آن عبارتند از:

* حدیث رفع

رسول خدا^(ص) فرمودند: «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعُ خِصَالٍ الْخَطَأُ وَالنَّسْيَانُ وَمَا لَا يَعْلَمُونَ وَمَا لَا يُطِيقُونَ وَمَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ وَمَا اسْتَكْرَهُوا عَلَيْهِ وَالطَّيْرَةَ وَالْوَسْوَسَةَ فِي التَّفَكُّرِ فِي الْخَلْقِ وَالْحَسَدَ مَا لَمْ يُظْهِرْ بِلِسَانٍ أَوْ يَدٍ: نَهْ چيز از امت من برداشته شده است: اشتباه، فراموشی، آنچه بر آن مجبور شده‌اند، آنچه نمی‌دانند، آنچه طاقت ندارند، آنچه بدان اضطرار پیدا کرده‌اند، فال بد، وساوس شیطانی در امر خلقت و احساس حسادت (تا وقتی که به مرحله عمل نرسیده باشد)» (ابن بابویه قمی، ۱۳۸۹: ۴۱۷ و کلینی، بی‌تا، ج ۳: ۴۶۳). اصولیون بر این باورند که چون ظاهر حدیث تفضل و امتنان است، قطعاً نمی‌توان آن را بر ظاهر حمل کرد. از طرفی، این امور واقعاً در میان امت آن حضرت وجود دارد. پس باید گفت مراد این حدیث آن است که آثار اینها، یعنی همان مؤاخذه برداشته شده است. بنابراین، جمله «مَا لَا يَعْلَمُونَ» دلالت بر این دارد که چیزی که حکم آن معلوم نیست، مؤاخذه ندارد و ذمه مردم از آن بری می‌باشد و این همان اصل براءة است که اصولیون از آن بحث می‌کنند.

* حدیث سعه

«النَّاسُ فِي سِعَةٍ مَا لَا يَعْلَمُونَ: یعنی مردم درباره چیزی که حکم آن معلوم نیست، در وسعت هستند و هیچ مسئولیتی ندارند».

* حدیث اطلاق

«كُلُّ شَيْءٍ مُطْلَقٌ حَتَّى يُرَدَّ فِيهِ النَّهْيُ: یعنی همه چیز، مطلق و رها و آزاد است، مگر آنگاه که از سوی شارع مقدس نهی وارد شود».

(ب) اصل احتیاط

یعنی طوری عمل کنیم که یقین حاصل شود تکلیف در نفس الامر انجام شده باشد. در این باب نیز احادیث فراوانی وارد شده است؛ از جمله:

* امام رضا^(ع) فرمودند که علی^(ع) به کمیل فرموده است: «أُحُوكَ دِينَكَ فَاحْتِطْ لِدِينِكَ بِمَا شِئْتَ: دین تو همانند برادر توست. پس هرچه می‌توانی، در دین خود احتیاط کن و محتاط باش».

* اخبار تثلیث: مثل مقبوله عمر بن حنظله که می‌گوید امام^(ع) فرمودند: «إِنَّمَا الْأُمُورُ ثَلَاثَةٌ: أَمْرٌ بَيْنَ رُشْدِهِ فَيَتَّبِعُ وَ أَمْرٌ بَيْنَ عَيْهِ فَيَجْتَنِبُ وَ أَمْرٌ مُشْكِلٌ يَرُدُّ عِلْمُهُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى رَسُولِهِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ^(ص): حَلَالٌ بَيْنَ وَ حَرَامٌ بَيْنَ وَ شُبُهَاتٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ فَمَنْ تَرَكَ الشُّبُهَاتِ نَجَى مِنَ الْمُحْرَمَاتِ وَ مَنْ أَخَذَ بِالشُّبُهَاتِ ارْتَكَبَ الْمُحْرَمَاتِ وَ هَلَكَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ».

ج) اصل تخییر

همچنان که پیشتر گفته شد، این اصل، اصل عقلی محض است و حدیث مستند به آن، همان مرفوعه زراره است که ذیل اخبار علاجیه مطرح شد و امام^(ع) در آخر فرمودند: «... إِنْ فَتَخَّرَ...».

د) اصل استصحاب

این اصل، اصل شرعی است و روایات فراوانی در این باب وجود دارد؛ مثل:

* صحیحہ زراره

«قَالَ قُلْتُ لَهُ الرَّجُلُ يَنَامُ وَ هُوَ عَلَى وَضوءٍ أ تُوَجِبُ الْخَفَقَةَ وَ الْخَفَقَتَانِ عَلَيْهِ الْوُضوءُ فَقَالَ: ... فَإِنَّهُ عَلَى يَقِينٍ مِنْ وَضوءِهِ وَ لَا تَنْقُضِ الْيَقِينِ أَبَدًا بِالشَّكِّ وَ إِنَّمَا تَنْقُضُهُ بِيَقِينٍ آخَرَ».

* مكاتبه علی بن القاسانی

«قَالَ كَتَبْتُ إِلَيْهِ وَ أَنَا بِالْمَدِينَةِ أَسْأَلُهُ عَنِ الْيَوْمِ الَّذِي يُشَكُّ فِيهِ مِنْ رَمَضانَ هَلْ يُصَامُ أَمْ لَا؟ فَكَتَبَ: الْيَقِينُ لَا يَدْخُلُ فِيهِ الشَّكُّ صُمْ لِلرُّؤْيَةِ وَ أَفْطِرْ لِلرُّؤْيَةِ» (حرّ عاملی، ۱۳۹۱ق: کتاب طهارت و صوم).

نتیجه گیری

کارکرد سنت در دانش فقه، در سه حوزه فقه، فقها و اصول فقه مورد بررسی قرار گرفت و این نتایج به دست آمد:

۱- سنت در حوزه فقهها به عنوان کاربران مسائل فقهی، نقش اثباتی و اعانتی دارد و با عملکرد خوب امامان شیعه، به ویژه صادقین^(ع)، در سه حوزه زیر توانست نظام مرجعیت فقهی شیعه را تثبیت کند.

الف) تربیت فقههای کارآموده و معرفی آنان به مردم برای صدور فتوا و حل مشکلات و شبهات دینی.

ب) ارجاع مردم مناطق گوناگون به فقها و مراجع مذهبی و نیز تشویق به اخذ مسائل دینی.

ج) معرفی مصادر صحیح استنباط احکام شرعی - در سطح کتاب و سنت - و القای اصول کلی دین به مخاطبان و توجه به استنباط فروع دینی از اصول ثابت.

۲- در حوزه فقه، سنت در قالب مسائل فقهی منصوص، کارکردهای متفاوتی همچون کارکرد امضایی، تأسیسی، استنادی و تکمیلی، شامل تخصیصی، تقییدی و بیانی کاربرد داشته است. این نوع کارکردها همانند حوزه قبلی کاملاً اثباتی و اعانتی بوده است.

۳- سنت در حوزه اصول فقه، در قالب مسائل فقهی غیرمنصوص کارکرد متقابل داشته است؛ یعنی علم اصول فقه به سبب اینکه نسبت به فقه، آلی می باشد و قواعد استنباط احکام فقهی از ادله اربعه را به ما یاد می دهد، رابطه بسیار محکمی با سنت دارد، چون سنت منبع اصلی استفاده احکام شرعی می باشد و بسیاری از اصول به صورت مستقیم و بعضی به صورت غیرمستقیم در باب سنت بحث می کنند. متقابلاً سنت نیز به مسائل اصولی کمک های بسیاری کرده است و از جایگاه ویژه ای در اصول برخوردار است که قابل چشم پوشی نیست.

منابع و مأخذ

قرآن كريم.

ابن اثير جزرى، مبارك بن محمد. (١٣٦٧). *النهية في غريب الحديث و الأثر*. تحقيق و تصحيح: محمود محمد طناحى و طاهر احمد زاوى. چاپ چهارم. قم: مؤسسه مطبوعاتى اسماعيليان.
ابن بابويه قمى (صدوق)، محمد بن على. (١٣٨٩). *الخصال*. ترجمه يعقوب جعفرى. ج ١. قم: انتشارات اكرام.
ابن شهيد ثانى، حسن بن زين الدين. (بى تا). *الدراية في علم مصطلح الحديث*. التجف الأشرف: مطبعة النعمان.

_____ . (١٣٦٣). *معالم الدين و ملاذ المجتهدين*. ج ١. انتشارات علميه اسلاميه.

ابن منظور، محمد بن مكرم. (١٤١٦ق.). *لسان العرب*. بيروت: دار احياء التراث العربى.
ابن ادریس، محمد بن احمد. (بى تا). *السرائر: الحاوى لتحرير الفتاوى*. ط ٢. قم: مؤسسه النشر الإسلامى.
ابن حجاج نيشابورى، مسلم. (بى تا). *صحيح مسلم*. بيروت: دارالجمیل و دارالآفاق الجديده.
بهاءالدين عاملی، محمد بن حسن. (١٣٩٠ق.). *الوجيزه في علم الدراية*. قم: مؤسسه تحقيقات و نشر معارف اهل البيت^(ع).

جوهرى، اسماعيل بن حماد. (٤١٠ق.). *الصحاح اللغه*. ج ٤. بيروت: دارالعلم للملايين.
حرّ عاملی، محمد بن حسن. (١٤١٨ق.). *الفصول المهمه في أصول الأئمة*. ج ١. قم: مؤسسه معارف اسلامى امام رضا^(ع).

_____ . (١٣٩١ق.). *وسائل الشيعه*. ط ٤. بيروت: مؤسسه آل البيت لإحياء التراث.
حلى، حسن بن يوسف. (٤٠٢ق.). *رجال*. قم: منشورات الرضى.
خوانسارى، محمدباقر. (بى تا). *روضات الجنات في احوال العلماء و السادات*. تحقيق اسدالله اسماعيليان. قم: نشر مكتبه اسماعيليان.

خوبى، سيد ابوالقاسم. (١٣٨٧). *البيان في تفسير القرآن*. ترجمه سيد جعفر حسيني. ج ٢. تهران: دارالتقليين.

صابونى، محمدعلى. (١٣٧١). *روائع البيان: تفسير آيات الاحكام من القرآن*. تهران: مؤسسه الذتا.
طريحي، فخرالدين. (بى تا). *مجمع البحرين*. تحقيق سيد احمد حسيني. ط ٢. قم: نشر الثقافة الإسلاميه.

طوسی، ابوجعفر محمد. (۱۴۰۴ق.). *اختیار معرفة الرجال*. تحقیق سید مهدی رجایی. ج ۱. قم: مؤسسه آل البيت.

_____ . (۱۴۱۷ق.). *تهذیب الأحکام*. تحقیق عل اکبر غفاری. ج ۱. تهران: نشر صدوق.

فیض، علیرضا. (۱۳۷۴). *مبایذی فقه و اصول*. ج ۷. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

قاضی، حسین و سعید شریعتی. (۱۳۸۸). *اصول فقه کاربردی*. ج ۴. تهران: سمت.

قمی، میرزا ابوالقاسم. (بی تا). الف. *قوانین الأصول*. تهران: مکتبه العلمیه الإسلامیه.

قمی، علی بن ابراهیم. (بی تا). ب. *تفسیر القمی*. به کوشش سید طیب موسوی جزایری. النجف الأشرف: مطبعة النجف.

کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۱۴ق.). *اصول کافی*. بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.

_____ . (بی تا). *فروع کافی*. تهران: دار الطباعة سید المرتضی.

مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۳ق.). *بحار الأنوار؛ الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار*. ط ۳. بیروت: دار إحياء

التراث العربی.

محمدی، علی. (۱۳۸۷). *شرح اصول فقه*. ج ۱۰. قم: انتشارات دارالفکر.

مدیر شانه چی، کاظم. (۱۳۸۸ق.). *درایة الحدیث*. ج ۸. قم: انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

_____ . (۱۳۷۷). *تاریخ حدیث*. تهران: سمت.

مطهری، مرتضی. (۱۳۶۶). *اصول فقه*. تهران: صدرا.

مظفر، محمد رضا. (۱۳۷۰). *اصول الفقه*. قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.

معارف، مجید. (۱۳۸۶). «پایه های مرجعیت دینی در آیات و روایات». *مطالعات قرآن و حدیث*. س ۱. ش ۱. ص ۹-۳۰.

معرفت، محمدهادی. (۱۳۸۷). *تفسیر و مفسرون*. ج ۴. قم: انتشارات ذوی القربی.

مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۸۷). *القواعد الفقیهیه*. ط ۲. قم: مدرسه الإمام علی بن ابی طالب.

نجاشی، احمد بن علی. (۱۴۰۸ق.). *رجال*. ج ۱. بیروت: دار الأضواء.

نسایی، احمد بن شعیب. (بی تا). *سنن*. شرح جلال الدین سیوطی. بیروت: دارالکتب العربی.

ولایی، عیسی. (۱۳۸۷). *اصول فقه*. ج ۴. قم: انتشارات دارالفکر.